



ارتباط معلم و شاگرد و تأثیر آن در بهداشت روانی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

سیروس مبینی

پس از اینکه کودک از خانواده گسسته، به کودکستان یا کلاس اول وارد می‌شود، مدرسه برای سالهای متمادی خانه دوم او شده، مرکز جهان خارج از خانواده‌اش را تشکیل می‌دهد. دیگر کودک اجتماع خویش را از طریق مدرسه می‌شناسد و شیوه‌های سازگاری با افراد جامعه را ابتدا در آن گسترش می‌دهد، به عبارت دیگر مدرسه یکی از مهمترین منابع اجتماعی ساختن فرد می‌شود و می‌تواند آنچه را والدین ناتمام گذاشته‌اند کامل کند. اگر هدف از آموزش و پرورش را رشد استعدادهای بالقوه به منظور

پدیده "ارتباط" نقش مهمی در زندگی اجتماعی انسان بازی می‌کند. آدمی از طریق پیامهای کلامی و غیرکلامی که از محیط دریافت می‌کند نظام نگرشی، فکری، عاطفی و رفتارهای خود را شکل می‌دهد. به عبارت دیگر پویایی ارتباطات انسانی واسطه رشد فرایندهای ذهنی، هیجانی، اجتماعی و جسمانی شخصیت به شمار می‌آید.

والدین، معلم اوست. رفتار معلم و همچنین ظاهر او شبیه به پدر و مادر کودک می‌نماید و کودک چنان با معلم خود می‌آمیزد که گویی والد اوست. گاهی این آمیزش اجتماعی تا بدانجا گسترش می‌یابد که کودک معلم خود را برتر از والدینش می‌یابد، چرا که او هم فرشتهٔ محبت است و هم مظهر دانایی و آگاهی.

از این رو ویژگیها و صفات شخصیتی معلم نقش بسزایی در شکل‌گیری شخصیت کودکان بازی می‌کند. کودک با پذیرش رفتارهای معلم به عنوان الگو و سرمشق، هویت اجتماعی متزلزل خویش را استحکام می‌بخشد. اگر شخصیت معلم دارای صفات انسانی از قبیل مهرورزی، نسوع دوستی، درستی، همکاری، خویشتن داری و ایمان باشد، طبیعتاً تقلید چنین ویژگیهایی سلامت روانی کودک را تضمین خواهد کرد. ولی اگر شخصیت معلم دچار اختلال و نابسامانی باشد، یعنی رفتارهایی خلاف هنجارهای فرهنگی و اجتماعی از او سرزند و یا فاقد صفات انسانی باشد، در چنین وضعی همانندسازی کودک با معلم حاصلی جز رفتارهای نابهنجار و اختلالات سازگاری نخواهد داشت. بدیهی است کودک می‌تواند ناسازگاریها را از معلمان ناسازگار و سازگاریها را از معلمان سازگار تقلید کند.

عدم پذیرش، تحقیر و سرزنش دانش آموزان به توسط معلم

هر انسانی تمایل ذاتی به کسب احترام و ارزش و قبول از طرف دیگران دارد. "آبراهام مازلو" روان شناس انسان‌گرا در نظریهٔ خود

سازگاری بهتر دانش آموز با جامعه بدانیم، این انطباق هنگامی فراهم می‌آید که علاوه بر امکانات آموزشی لازم روابط متقابل سالم میان معلم و شاگرد حاکم باشد. از میان عوامل متعددی که در سازگاری و پیشرفت کودک در مدرسه مؤثر است احتمالاً رابطهٔ معلم و شاگرد مهمترین آنها محسوب می‌شود. اهمیت این عامل مخصوصاً در کلاس اول مشهود است. در این هنگام معلم اولین فرد بزرگسالی است که با گسستن کودک از والدین و محیط گرم خانه وارد زندگی او می‌گردد و در طول دوران تحصیل اهمیت خود را در رشد ابعاد مختلف شخصیت دانش آموز حفظ می‌کند. رفتار سالم و سازندهٔ معلم می‌تواند سبب سازگاری مناسب کودک شود و برعکس رفتار نامناسب وی چنان تعادل روانی کودک را مختل می‌سازد که نتیجه‌ای جز ناسازگاری‌های اجتماعی و مشکلات عاطفی بعدی در برنخواهد داشت. ما در ادامهٔ بحث سعی می‌کنیم اجمالاً به بررسی کیفیت رابطهٔ معلم - شاگرد و نحوهٔ تأثیر گذاری آن در بهداشت روانی کودکان بپردازیم.

شخصیت معلم به عنوان الگوی همانند سازی

کودک در مسیر رشد طبیعی، روند اجتماعی شدن را از طریق همانند کردن خود با والدین و بزرگسالان دیگر طی می‌کند. او از طریق مشاهدهٔ رفتار دیگران سعی در یادگیری و تقلید الگوهای رفتاری جدیدی داشته، بر آن است تا شخصیت خویش را با دیدگاهها و ارزشهای افراد مهم در زندگی خویش همانند سازد. در این ارتباط مهمترین منبع همانندسازی کودک در سنین مدرسه بعد از

پر از اضطراب و احساس عدم امنیت است، احساس تعلق به همسالان نمی‌کند، برایش مشکل است که عشق و علاقه خود را متوجه دیگران سازد، خود را موجودی بی‌کفایت و شایسته تحقیر می‌انگارد و سرانجام انگیزه‌های برای کسب علم و دانش در خود نمی‌یابد. برای چنین کودکی دانستن و فهمیدن معنایی جز فهم و درک چهره بی‌مهر و محبت معلم و کواویدن، مفهومی جز بی‌بردن به ناکامیها و کشمکش‌های درونی دوران کودکی ندارد.

تنبیه بدنی شدید و مکرر، بدون توجه اشتباه دانش آموز

پاداشها و تنبیه‌های محیطی رفتار آدمی را شکل می‌دهد. کودک ابتدا در خانواده و بعدها در محیط مدرسه و اجتماع با پاداشها و تنبیه‌هایی که دریافت می‌کند می‌آموزد تحت شرایط بخصوص چه شیوه‌های رفتاری را پیش‌گیرد. حال بینیم رابطه مبتنی بر تنبیهات بدنی شدید که گاهی برخی از معلمان پیش می‌گیرند چه تأثیری بر روح و روان شکننده کودک دارد. روان‌شناسی نو بر این عقیده است که تنبیه نه تنها مشکلی را حل نمی‌کند، بلکه ناسازگارهایی را در رفتار کودک به دنبال می‌آورد. "اسکینر" روان‌شناس رفتارگرا چنین عقیده دارد که تنبیه شدید کودکان در قبال انجام رفتار نامطلوب ممکن است موقتاً به حذف آن رفتار در کودک بینجامد، ولی در بیشتر مواقع منجر به بروز رفتارهای جبرانی انتقام‌جویانه و ضد اجتماعی می‌گردد و یا مشکلات هیجانی دیگری را به بار می‌آورد. تنبیه‌هایی که معلمان بر کودکان روا می‌دارند از یک طرف مشکلات

سلسله مراتبی از نیازهای ذاتی را به‌عنوان انگیزش رفتار آدمی ارائه می‌دهد که از نیازهای زیستی آغاز می‌شود و در سطوح بالاتر به انگیزه‌های روانی پیچیده‌تری می‌رسد. این نیازها به ترتیب عبارت است از:

- نیازهای فیزیولوژیک مثل گرسنگی و تشنگی

- نیازهای ایمنی مثل احساس امنیت کردن و دور از خطر به سر بردن

- نیازهای تعلق و محبت مثل پیوستن به دیگران، پذیرفته شدن و تعلق داشتن

- نیازهای عزت نفس یعنی نشان دادن کفایت در کارها، مورد تأیید و شناخت دیگران واقع شدن و به خود احترام گذاشتن

- و در آخر نیازهای شناختی مثل دانستن، فهمیدن و کاوش در امور

این دانشمند عقیده دارد نیازهایی که در درجات پایین این سلسله مراتب قرار دارد باید تا حدودی ارضا شود تا نیازهای مرتبه بالاتر به صورت منبع مهم انگیزش در آید. هنگامی که معلم با برخورد‌های نابجا و عاری از پذیرش و محبت، با کلام سرزنش‌کننده و تحقیرآمیز و بانگاه‌های آکنده از خشونت به احساس امنیت و عزت نفس کودک خدشه وارد می‌کند، نباید انتظار داشته باشیم که این دانش‌آموز به مرحله نیاز به دانستن، فهمیدن و کنجکاوی در پدیده‌های جهان پای بگذارد. به عبارت دیگر اگر این نیازهای سطح پایین در رابطه معلم - شاگرد ارضا نشود، کودک به مرحله خودشکوفایی که همانا رسیدن به تحقق نفس و بالفعل ساختن استعداد‌های نهفته انسانی است، قدم نخواهد گذاشت. در اینجا ما با دانش‌آموزی روبرو هستیم که دنیای درونی‌اش

هوش و یا بسیار کم هوش را در کلاس به مخاطره اندازد.

انگیزه پیشرفت تحصیلی نیز در اغلب دانش آموزان وجود دارد و بهتر است معلم از این انگیزه متناسب با استعدادها و امکانات واقعی دانش آموزان خویش بهره برداری کند. کودکانی که از میل به پیشرفت تحصیلی آنان به نوعی در محیط کلاس جلوگیری می شود ممکن است مکانیزمهای دفاعی متعددی را پیش گیرند، از جمله اینکه عده ای به اندازه کافی انعطاف پذیری دارند که بتوانند خود را با شرایط همساز کنند، شماری نیز رفتارهای ناسازگارانه و گاه

عاطفی و اختلالات رفتاری را موجب می گردد و از طرف دیگر در رابطه معلم - شاگرد آشننگی ایجاد کرده، امکان بازسازی و ترمیم آن را مشکل و در مواقعی دور از دسترس می سازد. در چنین شرایطی کودک تصور منفی را که از معلم تنبیه گر دارد ممکن است به معلمان دیگر، محیط آموزشی و حتی فضای فیزیکی مدرسه تعمیم دهد. معلمان پرخاشگر و هیجانی که از عهده کنترل رفتار خودشان بر نمی آیند با تنبیه های شدید و مکرر آثار سوء در سازگاری شاگردان خود خواهند گذاشت و مقاومت آنها را در یادگیری دروس بر خواهند انگیخت.

انتظارات نامتناسب با استعدادها و تواناییهای واقعی کودک

یکی از اصول مهم بهداشت روانی که آموزگاران گرامی باید مد نظر داشته باشند این است که دانش آموزان از لحاظ توانمندیها و علایق با یکدیگر متفاوتند. به علاوه هریک از دانش آموزان به فراخور شرایط زندگی خانوادگی و استعدادهای خود از لوازم و امکانات محیطی گوناگونی برای شکوفا ساختن این تواناییها برخوردار است.

هوش و انگیزه پیشرفت دو عامل مهمی است که بر فعالیت های کلاسی و سازگاری کودک در مدرسه تأثیر بسزایی دارد. مثلاً در کلاس سوم که سن دانش آموزان حدود ۹ سال است ممکن است دامنه سن عقلانی آنان از ۶ تا ۱۲ سال در نوسان باشد. چنانکه سعی معلم در این باشد که بدون توجه به این اختلاف فاحش فقط در حدود فهم افراد متوسط تدریس کند این مسأله می تواند بهداشت روانی کودکان خیلی با



محک تجربه زدن تواناییها و ظرفیت‌های شخصی در مقایسه با دیگران مطرح است، لذا هر شرایط امتحانی حتی در بزرگسالی نیز فرد را دچار اضطراب و تشویش می‌کند، به همین دلیل است که معلم باید اصول خاصی را در مسأله امتحان و نمره دادن رعایت کند.

آموزگاران نباید کودکان را از امتحان و نمره بترسانند و آن را به عنوان اسلحه‌ای به منظور سرکوبی آنها به کار برند، بلکه باید بوضوح این نکته را به دانش‌آموزان تفهیم کنند که امتحان و نمره صرفاً به دو منظور به کار می‌رود: یکی ارزیابی کیفیت پیشرفت یادگیری و دیگری معیار برای ارتقاء به کلاس بالاتر. متأسفانه در بعضی مواقع طرز تلقی شاگرد از امتحان به نحوی است که آن را به صورت مصیبتی عظیم و شرایطی تشویش‌زا در نظر می‌گیرد و واکنش هیجانی کودک در این موارد گاهی چنان شدت می‌یابد که در جلسه امتحان از به یاد آوردن مطالبی که قبلاً بخوبی می‌دانسته عاجز می‌ماند، پدیده‌ای که روان‌شناسان آن را "اضطراب امتحان" می‌نامند. گاهی احساس گناه و اضطراب شاگرد قبل و بعد از امتحان حالت روانی کودک را مختل می‌کند، به طوری که ممکن است دچار اختلال روانی شود.

معلم نباید از نمره به عنوان وسیله‌ای برای ترغیب دانش‌آموز به برتری یا غلبه بر دیگران و یا وسیله‌ای به منظور ایجاد تبعیض میان دانش‌آموزان استفاده کند. نتیجه زیان‌آور چنین روش نمره دهی بیش از همه متوجه افراد کم استعداد کلاس است، زیرا این افراد به علت محدودیت‌های ذهنی قادر به رقابت با سایر همکلاسان خود نیستند و از این بابت دچار احساس حقارت و شکست شدید خواهند شد.

مخرب در پیش‌می‌گیرند، دسته‌ای هم به بی‌قیدی وقت می‌گذرانند و سرانجام گروهی نیز به عالم رؤیا و خیالپردازی پناه برده، گوشه‌گیری و عزلت اختیار می‌کنند.

گاهی دانش‌آموز کم استعداد با کمک‌های بی‌مورد معلم به مقاطع تحصیلی بالاتر صعود می‌کند، ولی در آنجا دچار پسرقت‌هایی خواهد شد که ممکن است به مشکلات هیجانی برگشت ناپذیری بینجامد. آموزگاران عزیز باید توجه داشته باشند که انتظارات و توقعات آنان از عوامل مهم و تعیین‌کننده نگرش خانواده و اطرافیان نسبت به تواناییهای ذهنی دانش‌آموز و خودپنداری اوست. این انتظارات نباید بدان حد جنبه غیرواقع‌بینانه پیدا کند که در خانواده خواسته‌های دور از دسترس یا حتی توقعات کمتر از حد توانایی واقعی فرزند ایجاد کند و یا اعتماد به نفس کاذبی را در دانش‌آموز به وجود آورد، چرا که ناکامیهای بعدی حاصل از این انتظارات بیش از حد و توقعات نابجا آثار سوء جبران ناپذیری بر شخصیت دانش‌آموز دارد. بنابراین ضروری است که معلمان گرامی بدون مقایسه دانش‌آموزان با یکدیگر و با دیدی وسیع و واقع‌بینانه سعی در شناسایی میزان واقعی استعدادهای تک‌تک آنان داشته باشند و آموزش‌های خود را بر آن اساس استوار سازند.

امتحان و نمره به عنوان حربه‌ای در دست معلم

امتحان جزء اجتناب ناپذیر برنامه‌های آموزش و پرورش است و بنابراین طرز تلقی و شیوه برخورد آموزگار و شاگرد با این پدیده در بهداشت روانی دانش‌آموزان بسیار مؤثر به نظر می‌رسد. از آنجا که در هر امتحانی نوعی به



از طرف دیگر ناکامی و تعارض ناشی از تبعیض در نمره دادن میان دانش آموزان ، سازگاری کودکان باهوش و پر استعداد را در کلاس تحت تأثیر قرار می دهد و ممکن است به پرخاشگری و رفتارهای تخریبی بینجامد.

بطور کلی آموزگار باید سؤالات امتحانی را طوری طرح کند که همه دانش آموزان به نوعی احساس موفقیت کنند، چون "موفقیت" تجربه مفید و سازنده ای است و باعث تقویت احساس اعتماد به نفس و ایجاد تعادل روانی در کودک می گردد و نیز در این ارتباط نمره باید به عنوان شاخص موفقیت فعلی دانش آموز معرفی شود، نه نشانه شکستها و بی کفایتیهای شخصی .

انضباط و جو عاطفی کلاس

موضوعی که پیوسته وجود داشته و در سالیان اخیر مجدداً مطرح شده، نگرانیهایی است که نسبت به انضباط کلاس و رابطه آن با بهداشت روانی دانش آموزان ابراز می شود. رابطه متقابل شاگرد - معلم جو عاطفی کلاس را تشکیل می دهد. براین اساس ابعاد رفتاری معلم نسبت به کودک را می توان به صورت دو بعد پذیرش - طرد، و آزاد گذاشتن - محدود کردن مطرح ساخت.

میزان توجه و علاقه ای که معلم نسبت به دانش آموزان دارد بعد پذیرش - طرد خوانده می شود. معلم پذیرنده از خود عاطفه، تأیید، صمیمیت و درک نشان می دهد. نظم و ترتیب از نظر آنان شامل ستایش و تشویق است و از تنبیه بدنی استفاده نمی کنند. در چنین محیطی معلم و شاگرد عاقلانه ترین راه را برای انجام امور آموزشی انتخاب می کنند، با هم در تعیین

و تنظیم اهداف تربیتی مشورت می نمایند، در باره مطالب درسی بحث می کنند، به افکار و عقاید همدیگر احترام می گذارند و کارها مطابق با استعدادها و تمایلات ، میان شاگردان تقسیم می شود.

معلمانی که طرد کننده هستند دانش آموزان را تأیید نمی کنند، آنها را تنبیه می کنند و رفتار سردی با ایشان دارند. در چنین شرایطی به رشد و پیشرفت دانش آموزان اهمیت داده نمی شود و علاقه، استعداد و احتیاجات آنان مورد توجه قرار نمی گیرد.

میزان خودمختاری و آزادی یی که آموزگاران به شاگردان خود می دهند بعد آزاد گذاشتن - محدود کردن را تشکیل می دهد. معلم معتقد به آزاد گذاری به کودک امکان فعالیت در

کودک نیز راحت نخواهد بود. کشمکشهای درونی حاصل از مشکلات اقتصادی، شغلی و خانوادگی معلمان به نحوی می‌تواند روی دانش‌آموز جابجا شود و کودک معصوم قربانی تمایلات خشونت‌آمیز و تکانه‌های ناخودآگاه آنان گردد.

اصولاً در نظر کودک زندگی و شخصیت معلم مرموز می‌نماید، او تصویری مثبت از نقش معلم و وظایفش در دنیای کوچک و رؤیایی خویش جای داده، انتظار دارد معلم به عنوان سمبل آگاهی و دانش، عالی‌ترین عواطف انسانی را متوجه او سازد. ولی وقتی با این تصور ذهنی پیشین به موجودی برخورد می‌کند که نه تنها نسبت به خواسته‌های نامعقول خویش آگاهی ندارد، بلکه تعارضات شخصی خویش را در روابط متقابل خود دخالت می‌دهد، کاخ آرزوهایش فرو می‌ریزد و دیگر معلم آن شخصیتی نمی‌نماید که شایسته احترام باشد. آموزگار آگاه، دلسوز و مهربان جای خود را به فردی خودخواه و متکبر می‌دهد که بجز ارضای کمبودهای روانی خود به چیزی دیگر نمی‌اندیشد. گاهی برخوردهای متناقض معلم چنان تصویر دوگانه‌ای در ذهن پاک کودک منعکس می‌سازد که دانش‌آموز نه تنها از نقش ثابت معلم، بلکه از نقش ثابت دیگران نیز مفهومی نمی‌یابد. برای او معلم هم موجودی است خوب و هم بد، زمانی مهربان و زمانی دیگر خشن. نتیجه اینکه چون کودک با شناخت محدود خود نمی‌تواند به حل این معما پردازد دچار دوگانگی عاطفی نسبت به معلم می‌شود و ناسازگاری او می‌تواند سرپوشی براحساس‌گناه و تعارضات حاصل از افکار و عواطف دوگانه نسبت به معلم باشد.

کلاس را می‌دهد، به او اجازه تصمیم‌گیری داده، وی را در انجام تصمیماتش آزاد می‌گذارد. چنین معلمی قواعد انضباطی اندکی برقرار می‌کند و پیوسته شاگرد را تحت فشار نمی‌گذارد. البته این آزادگذاری به معنای عدم دخالت معلم و خودداری از راهنمایی کودک نیست، زیرا در چنین رابطه‌ای است که شاگرد به اصطلاح آزاد خود را تسلیم تمایلات نفسانی خویش می‌نماید و بدآموزیها شکل می‌گیرد. از سوی دیگر معلم محدودکننده شاگردان را بشدت تحت کنترل دارد. او مانند یک دیکتاتور کلاس را اداره می‌کند و جو عاطفی کلاس به هیچ وجه برای رشد و اعتلای فکری شاگردان مساعد نیست. آنچه معلم می‌گوید صحیح است و آنچه دانش‌آموز اظهار می‌دارد، غلط و بی‌پایه و اساس تلقی می‌شود. کودکان باید بی‌چون و چرا دستورهای معلم را اجرا کنند و به سخنان او گوش فرا دهند. در چنین جوی شخصیت دانش‌آموزان مورد احترام نیست و معلم به افکار و نیازهای آنان وقعی نمی‌نهد. غالباً در چنین محیطی شاگردان از ترس ظاهراً ساکت و آرام هستند، ولی واقعاً در هیجان واضطراب به‌سر می‌برند و به صورت‌های مختلف در مقابل معلم موضع می‌گیرند و موجبات ناراحتی او را فراهم می‌آورند. در نهایت چنین روابطی سلامت روانی کودک و معلم را تحت تأثیر قرار داده، حلقه معیوبی از روابط ناسازگار به وجود می‌آورد.

کشمکش‌ها و تعارضات روانی معلم در زندگی شخصی

معلمی که با خود "راحت" نیست قاعدتاً با

تحلیل نمی‌کند و از این طریق مانعی در راه شکوفایی استعدادهای نهفته آنان نمی‌آفریند.

۵ - آموزگار دقیق با کودکان به اقتضای وضع روحی و شرایط سنی آنان رفتار می‌کند و انتظارات و خواسته‌های متناسب با توانایی‌های واقعی و شرایط زندگی هریک از دانش‌آموزان است.

۶ - آموزگار فهیم مقاومتها، بی‌توجهی‌ها و ناسازگاریهای رفتاری کودک را در کلاس نشانه وجود مشکلات در محیط زندگی (مدرسه و خانه) او می‌داند. او به رفتارهای گوشه‌گیرانه و غیر اجتماعی کودک حساس است و با رفتارهای نامطلوب خود این مشکلات را تشدید نمی‌کند.

۷ - معلم خوب و مهربان تقویت رفتارهای مطلوب و حذف پاداش به هنگام بروز رفتارهای نامناسب را جایگزین تنبیه بدنی و سرزنش کودکان می‌سازد.

۸ - معلم شایسته در روشهای انضباطی خود پذیرنده‌ای آگاه و آزاد گذارنده‌ای دقیق و حساس است.

۹ - آموزگار خوب اشتیاق و رغبت به درس و کسب علم و دانش را از طریق تبادل عاطفی به دانش‌آموزان انتقال می‌دهد.

منابع فارسی

- ۱ - نلسون، ر. ایزرائل، "اختلالهای رفتاری کودکان"، ترجمه م. تقی منشی طوسی، انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ دوم، ۱۳۶۹.
- ۲ - شاملو، سعید، "بهداشت روانی"، انتشارات شرکت سهامی چهر، تهران، ۱۳۶۷.
- ۳ - شعاری نژاد، علی اکبر، "روان شناسی رشد"، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۶۷.
- ۴ - عظیمی، سیروس، "روان شناسی کودک"، انتشارات دهخدا، تهران، ۱۳۶۳.

آنچه از ارتباط متقابل معلم - شاگرد در بالا گفته شد، می‌تواند تأثیر تعیین کننده‌ای بر نگرش و رفتار کودک در قبال مدرسه داشته باشد، به طوری که اگر به هر دلیل ممکن اختلالی در این رابطه به وجود آید، این مسأله نه تنها بر پیشرفت تحصیلی، رشد اجتماعی و عاطفی دانش‌آموزان تأثیرات جبران ناپذیر دارد، بلکه ممکن است به شکل‌گیری اختلال روانی به نام اختلال "هراس از مدرسه" یا "خودداری از رفتن به مدرسه" در دانش‌آموز منجر گردد که در این صورت انجام اقدامات درمانی به توسط روان‌شناس و روان‌پزشک ضروری است.

با توجه به اهمیت موضوع لازم است آموزگاران گرامی در جهت ایجاد فضای آموزشی و تربیتی مناسب برای رشد و شکوفایی استعدادهای نونهالان، اصولی ربه شرح زیر در رابطه خود با دانش‌آموزان رعایت کنند.

۱ - آموزگار خوب در رابطه خود با دانش‌آموزان همدلی، گرمی و صمیمیت نشان می‌دهد و رابطه‌ای اطمینان بخش توأم با احترام متقابل با آنان ایجاد می‌کند.

۲ - آموزگار کارآمد از سلامت روانی کافی برخوردار است و بر این اساس سعی می‌کند رابطه متقابل سازنده‌ای با دانش‌آموزان برقرار کند تا به دنبال این ارتباط جنبه‌های مثبت شخصیت طرفین رشد و اعتلا یابد.

۳ - آموزگار خوب آموزش را در جهت ارضای عقده‌های روانی خویش به کار نمی‌گیرد، بلکه با برخوردهای صحیح و منطقی سعی در شکوفا ساختن استعدادهای بالقوه دانش‌آموزان و بهبود بخشیدن سازگاری آنان با جامعه دارد.

۴ - آموزگار آگاه مواد درسی را بر کودکان